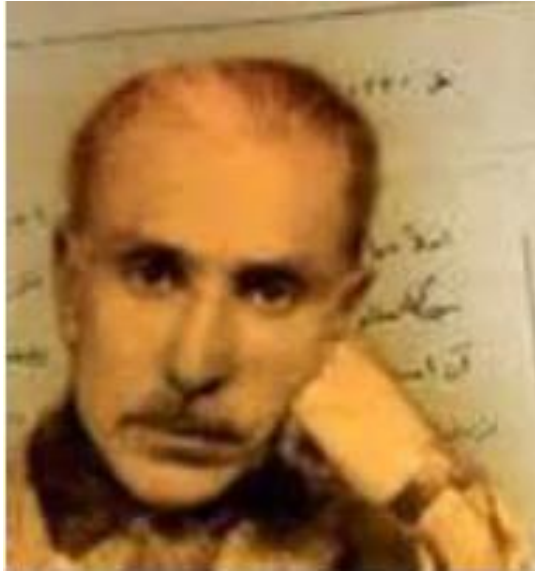


بنیاد فرهنگی کهزاد



چنگیز خان

میر غلام محمد غبار

چنگیز خان

میر غلام محمد غبار

بنیاد فرهنگی کهزاد

نقل خطابه ایست که آقای میر غلام محمد خان غبار در کانفرانس پانزده روزه مطبوعاتی در عقرب گذشته در سالون ریاست مطبوعات ایراد نمود.

قسمت دوم

این وقت بود که چشمان کوچک و آتشین چنگیز خان از دور به جانب تاج و تخت کاشغریستان دوخته شد. از دیگر طرف کوچک از طائفه نایمن و نایمان های عیسوی مذهب و بیشترین طوائف کاشغر مشرک و بت پرست و قسمتی از رعایا مسلمان بودند و در حالیکه عیسوی و مشرک تعصب شدیدیبا سائر ادایان داشتند، کوچک زن جوانی از کاشغر اختیار و بسائقه یک عشق بیرحم و اصرار زن و طائفه او از عیسویت تمرد و طریقه شرک اختیار نمود. قدرت و عشق و تعصب هر سه دست بهم داده کوچک را به اذیت و آزار مسلمین و حتی نسطوری ها واداشت. بدرجه که ایشان را به ارتداد و قبول شرک دعوت و هم در این راه امام علاؤالدین خنتی از اجله علمای اسلام را بعد از دردناکی شهید و یکنفر کشیش نصاری را بدار زد. اینست که فغان مرد و زن برخاست. دوستان چنگیز خان نیز آزار بسیاری کشیدند و ایغورهایبیش بالیغ و قرلق های سواحل ایلی همه بر ضد او شدند. در چنین وقتی مفرزه های مغل بقوماندانی جرنیل های مشهور چنگیز خان «جبه و سیتای» به جنگ کوچک سرازیر شد. اویغور، قرلق و المالیق ها بطرفداری ایشان برخاستند و در نتیجه کوچک در منطقه تقماق مغلوب و جانب افغانستان [خراسان] فرار و در بدخشان در سال 1211 – 608 بدست رساله های تعقیب کننده مغل کشته شد. باین صورت ایلی و کاشغر با شهر های پارکند، کاشغر و ختن جزو متصرفات امپراطوری مغل گردید. حالا چنگیز خان یگانه امپراطوری است که از جزیره کوره تا کوه های پامیر بر تمام نفوس ترک و مغل فرمان میدهد. از این بعد است که حدود چنگیز خان با حدود شهنشاهی بزرگترین عالم اسلام تماس مینماید و دو امپراطوری عظیم بیدین و متدین، بدوی و متمدن که هر یک بر میلیونها نفوس انسانی در کره زمین فرمان میدهند با هم تصادم میکند و در نتیجه بزرگترین مدنیتی در یک قسمت جهان بشکل هولناکی از هم میپاشد.

حال مقایسه بین اوضاع عمومی این دو امپراطوری و این دو شهنشاه بزرگ نمائیم. از یک طرف می بینیم چنگیز خان که در سر یک سلطنت عظیمی از اوقیانوس چین تا

حواشی افغانستان و سواحل سیحون قرار دارد، مردی است ذکی، هوشیار، مجرب، الولوالعزم، محیل، خونخواره و ستمگار، مردی که بقتضای نژاد و وطن علفزارشخشن و طبیعی و به نیروی هوش و شمشیر عالم توران را زیر فرمان خویش قرار داده است. این شخص که در ممالک مسلمان خودش را «عذاب و قهر خدا» مینامید در ممالک توران مقنن لایق امور نظامی و ملکی شمرده میشد. یاسای (قانون) چنگیز در طومار های محفوظ در مراکز مملکت او بخط اطفال مغلی که شاگردی تورکان اویغوری کرده بودند مرقوم و شامل دستورات معینه برای تعبیه لشکر، تخریب بلاد، تساوی ادیان، احترام زهاد، حفظ ارباب حرف و صنعت، تأمین طرق تجارتي، الغأ القاب و حجاب، مصئونیت اموال، ترتیب شکار بحیث مانور های نظامی و غیره شمرده میشد. این یاسا مردان قابل کار کشور را در واحد های ده نفره منقسم و یک نفر را افسر دهه معین میکرد. از ده دهه یک صده و از ده صده یک هزاره و از ده هزاره یک تومان لشکر ترتیب مییافت. هیچ یک فردی نمیتوانست به هیچ سببی از دسته جات دهه، صده، هزاره و تومان خود منفک و به دسته دیگری مربوط گردد و این قرار تا آخر عمر او دوام داشت. متجاوز از این قانون اعدام میگردد. به این صورت در اردوی چنگیز یک اطاعت کورانه افراد نسبت به مافوق موجود و لهذا سبب بزرگ استحکام و مظفریت اردو میگردد.

وقتی که مردان کشور مجهز میشدند، زنان آنها در مملکت تکالیف دولتی را در عوض شوهر با جبهه کشاده متحمل میگرددند و خود افراد در سفر مؤظف به تهیه سلاح و لباس خویش بودند. یاسای چنگیزی چنان اردوی جنگی، فداکار، مطیع، صابر و زحمت کش تربیه نمود که میتوان گفت در عصر خودش نظیری میان اردو های عالم نداشت. سلطان خوارزم از جاسوس نظامی خود راپورت ذیل را نسیبه به اردوی چنگیز باز یافت: هر عسکر لباس خود بافد و سلاح خود سازد، از گوشت حلال و مردار و شیر بهایم تغذیه نماید، در جنگ صابر و در فتح بر هیچ مشقتی ایقا نکند، اطفال بیگناه را سر بُرد و زنان زیبا را شکم دَرَد، به هیچ مایحتاجی در خارج اردو محتاج نباشد و کثرت زوجات را مستحسن شمارد، حیوانات شان هم به علف دشت ها قناعت نماید.

یاسای چنگیز شکارهای زمستانی را در منزلت یک مانور نظامی قرار داد. اردو بحرکت می افتاد، جناحین و قلب تعبیه میگردد. از فواصل دو سه ماه راه افسر و عسکر نقشه محاصره وی را در باره وحوش و سباع عملی و بتدریج آنها را از روی دشت و دمن، تلال و جبال، دریا و صحرا در منطقه معینی رانده و جمع می نمودند. فرار یک صید از حلقه محاصره حکم فرار یک دشمن را از منطقه جنگ داشته و فرد مسئول مجازات اعدام مییافت. آنگاه شکار آنقدر دوام میکرد که بدون حیوانات پیر، شکسته و مریض باقی نمی ماند و خان بزرگ بشفاعت مو سفیدان قوم از خون ناحق آنها میگذشت.

عین ترتیب شکار در مورد عبادالله و بلاد دشمن تطبیق میگردد. چنگیز عساکر خودش را توسط این نوع شکارهای زمستانی در حالت مشق و تمرین نظامی نگاه میداشت. یاسای چنگیز حکم میکرد بعد از مرگ هر فردی، دارائی او به ورثه و الا غلام و الا شاگردش داده شود. همچنین رعایای او هر بیست هزار نفری مکلف بود در منطقه خود «یامی»

داشته، مصارف سالانه آنها از مرد و مال و حیوان و خوراک بپردازد. این یامها که هر سالی تفتیش و کمبود آن پوره میگردید وظایف امنیت و سهولت عمل و نقل مال التجاره و پوسته رسانی را در طرق و شوارع ایفا می نمود.

چنگیز خان با این قوانین محکم در رأس یک دولتی قرار داشت که ارکان عمده ملکی و نظامی از خاندان خودش و به مثابه روح واحدی در قوالب متعدده بشمار میرفتند. توشی پسر کلان و مأمور امور شکار و صاحب ربع قلمروش، چغتای فرزند دیگرش مأمور اجرای قوانین جزائیه و حقوقیه و صاحب ربع دیگر مملکت (بعد ها افغانستان بدبختانه به همین شخص جلاد تعلق گرفت)، اوکتای پسر سومش وزیر و ولیعهد پدر و فرمانفرمای یورت اصلی و مرکز حکومت، تولی فرزند چهارمین او وزیر حربیه و سپه سالار نظامی، و اوتکین نوین برادر چنگیز خان نایب الحکومه مملکت خطای، و بر علاوه تمام طوائف و اقوام مغل، نایمن، و غیره. همچنین اردو های عسکری بین پسران چنگیز منقسم گردیده بود و اتصالاً از طرف چنگیز نصیحت به حفظ اتفاق دائمی می شدند. قصه اجتماع فرزندان و امتحان شکستن جعبه تیر بشکل مجموعی و انفرادی که اشارتی به منافع اتفاق خانوادگی است، نیز در این مورد منسوب به چنگیز خان است. لهذا نفاق و شقاق را ابدأ در حکومت چنگیز راهی نبود و در پشت سر این حکومت مستحکم میلیون ها رعایای بدوی و مطیع و خدمتگار با یک میلیون عسکر دیوانه و وحشی اما مطیع و فداکار قرار داشت که در اسفار حربی پشم حیوانات اردو را پوشیده و شیر آن را نوشیده حاضر بودند که با کله های بزرگ، چشم های کوچک، زرخ های ساده، پیکر های ضخیم و اسپ های محکم، زین های کوچک چوبی خود بیک اشاره چشم خان بزرگ در سرما، گرما، تشنگی، و گرسنگی، کوه و صحرا، دشت و دریا را قطع و بضر تیر و شمشیر خون جهانی را بریزند، دیگر ترس و تشویشی نه از امور دین و نه از دنیا داشتند.

خاقان کل یعنی چنگیز هم که در سر این قوا بیفکر و جنون مطلق قرار داشت، شخصی بود که از منظره سیلاب خون و آتش، احراق شهرها، جریان خون اطفال بیگناه، زنان زیبا و مردان مو سفید هر چه بیشتر بود بیشتر لذت میبرد و بقول یکی از مشاهیر مؤرخین غرب، چنگیز در اجراء این نوع مظالم آنقدر بیعاطفه و حس افتاده بود که میتوان ظلم او را «ظلم بیگناهی» خواند. وقتیکه چنگیز با این اندازه قساوت و سبعبیت با ممالک اسلام مقابل شد اردوئی در زیر فرمان داشت که مرکب از طوائف بیدین برجی گن، بودائی خطائی و اویغور، عیسوی کریت، نایمن و المالیق و امثالهم و لهذا چه از نظر تعصب دینی و چه از جنبه بربریت دشمنی سختی با مسلمین داشتند. چنگیز با این همه قوت و قدرت فرمانده هوشیار و محیل و مرد خود خواه بوده در راه نیل به مقصد فاقد هر نوع صفات عالیه شمرده میشد. چنگیز در یرلیغ هائی که به قوماندانهای خودش در باب تسخیر ممالک میفرستاد، چنین مینوشت:

"امیران و بزرگتران و رعیت بسیار چنین دانند که . . . همه روی زمین از آفتاب برآمدن تا فروشدن به تو دادم، هر کس که اطاعت نماید بر خود و زنان و فرزندان و اهل رحمت کرده باشد و هر کس که ایل نشود با زنان و فرزندان و خویشان هلاک گردد." چنگیز با

چنین اصول و وحشتی کشورها را میکشاد و تمدن های قدیم را پشت هم از بین میبرد و خرابی جهانی را طرح میکرد. اما برای کدام نصب العین و ایده الی به طرفداران او گویند خدمت به عالم توران! در هر حال چنگیز خود در این مورد میگفت:

"روزی خواهد رسید که احفاد من قشنگترین زنان در آغوش و نفیستترین پارچه ها در بر کرده و لذیذ ترین اطعمه خواهند خورد. و بهترین اسب ها سوار خواهند شد ولی هیچ فکر نخواهند کرد که تمام این چیزها را به که مدیون میباشند."

چنگیز وقتیکه در بخارا رسید بمقابل مسلمین که عیش، نفاق، فجور یعنی فساد اخلاق را پذیرفته بودند، در نطق خود آنها را گنه کار بدربار آفریدگار و خودش را عذاب پروردگار و کیفر خداوندی نسبت بایشان معرفی کرد. اثر این گفتار در تزلزل بنیان قوای مدافعه مسلمین آن کشور و کشورهای دیگر کمتر از تأثیر شمشیر این مرد خداع و هوشیار نبود، چه روحیه آنوقت عالم اسلام مستعد باستمخ و قبول چنین خطبه بود.

همچنین چنگیز خداع در بخارا، در سر ویرانه های آن مدنیت از دست رفته با واعظی از واعظ مسلمان و برگزیده صدر جهان بخارائی در روزی که صحبت از قوانین اسلام مینمود از پنج بنا مسلمانی - کلمه، نماز، روزه، زکات و حج، چهار آنرا تحسین و تصدیق و تنها در مورد ادا حج گفت: "همه عالم خانه خدا و از هر جائی میتوان به او تقرب نمود." لذا اهالی از چنگیز خواهش بر لیغی نمودند تا از ادا باج، مالیات و تکالیف دولتی معاف و در حق او ثنا و دعا گویند. چنگیز پرسید، سلطان محمد هم شما را از این تکالیف معاف داشته بود؟ گفتند: آری. جواب داد پس با وجود آن دعای شما در باره اش مستجاب نشد!

چنگیز با اعمالی که داشت از انعکاس نام خود در آینده نیز می اندیشید، چنانچه وقتیکه در مرغاب مشغول رزم با مدافعین افغانی [خراسانی] بود، مردی فصیح و بلیغی از اهالی افغانستان توسط تولی پسر و قوماندانش در شهر هرات بدربار او رسید، این مرد قاضی فاضل و دلیری بود، مدتی قضاوت ولایت غرjestان (میمنه) در دست داشتو در محاصره هرات با لباس نظامی از آنشهر شهیر جزو افراد سپاه مدافعه مینمود. در یکی از روز های جنگ از برجی لغزیده و در دست مهاجمین مغل اسیر شد، تولی از لیاقت قاضی پسندیده او را بدربار پدر در مرغاب اعزام نمود بطوریکه عبدالملک آن مؤرخ مشهور افغانی قصه میکند، قاضی در مجلس چنگیز خان پذیرفته شد و اغلباً توسط ترجمان از و وضعیت تورکهای مسلمان پرسیده میشد. قاضی میگوید: "روزی در اثناً محاوره چنگیز خان بمن گفت: "از جهت قتل هائیکه در ممالک سلطان محمد خوارزمشاه کرده ایم، عجب نامی از من تا ابد در میان مردم خواهد ماند." چنگیز در اثناً این فرمایش کمان و تیری در دست داشت، من روی بخاک نهادم و گفتم اگر اجازه خاقان باشد در ین موضوع عرضی نمایم. چنگیز اجازه داد و من گفتم: "چون خان همه مردم را هلاک خواهد کرد پس نام در میان که خواهد ماند. از استماع این جواب رنگ و رویش بر افروخت و در من بغضب نگاه کرد و تیر و کمان از دست بیانداخت. من دل بمرگ بستم، بعد از لحظه چنگیز گفت: ترا

در زمره عقلا میدانستم ولی معلوم شد ابله و نادان بوده. من در هر سرزمینی که سم اسچ محمد اوغری رسیده است قتل و تاراج نمودم، با مردم دیگر چه کار دارم. بعد از این مجلس چنگیز از من اعراض میکرد، من نیز از ترس اقامت در اردوی او نتوانستم، لاجرم راه گریز و سر خود در پیش گرفتم."

البته قاضی باین صورت از خطر جست ولی افغانستانی که مرکز حرکات عسکری جلال الدین پسر محمد دشمن خونی چنگیز خان بود نصیبه کاملی از بربریت این شخص حاصل کرد و شهرهای مجلل و باشکوه باختر قدیم و خراسن اسلامی یا افغانستان امروز که در عصر ابن سینا و فردوسی مرکز مدنیت آسیا بود از روی نقشه عالم برداشته شد و به این ترتیب آثاریکه در سر خرابه های مدنیت قدیم افراشته شده بود یکی بعد دیگری از بین رفت.

اینکه بعضی ها صفات عالیه و نجیبی در اخلاق و ایده ال بزرگی در اجتماعات نسبت به چنگیز خان قایل گردیده اند، بایستی با قید شک و بدگمانی نفی شود زیرا ما مؤظف نیستیم نیات نهانی چنگیز خان را قضاوت نمائیم و همچنان دیگری را صلاحیت دار این نوع قضاوت نمیدانیم، فقط آنچه را ما می شناسیم مایصدراعمال و افعال اوست و در نهایت نتایجی که از آن فعالیت ها بمیان آمده است و اینهم تا جائیکه معلوم است تخریب عام تمدن و کشتار نفوس بشریت در کمال قساوت و وحشت.

موسیو «رونه گروسه» نویسنده معاصر فرانسه یکی از آن اشخاص هستند که سعی ورزیده اند در سلسله تاریخ آسیای خود در قسمت امپراطوریهای مغل بر خلاف اکثر مؤرخین عالم بنام بیطرفی مطلق قضاوت عجیبی در باره چنگیز خان نمایند. اما این بیطرفی آنقدر بافراط استعمال شده که منتهی به طرفداری چنگیز خان گردیده است. موسیو میگوید: "چنگیز چنانچه مسلمین گفته اند یک حیوان عجیب الخلقه و تشنه خون انسان نبود. او مغلی بود که میدانست خواهشات خود را چطور عملی کند. او برای برای معدوم ساختن هر مقاومتی در آسیای مرکزی ترکان مسلمان، تنگوت و مانچو را با وسایل معموله عصر مطیع ساخت. او با تاتار، نایمن، قره خطائی و خوارزمی هم نژاد و در نظر هیچکدام ایشان در هیچ عصری حیات قیمتی نداشت بعلاوه ملل تورانی، چنگیز با ملت افغان مقابل شد که در خوی و خاصیت مثل خود آنها بود، اما چنگیز در مقابله با ملل مدنی چون چینائی، ارمنی، و لاتینی وضع دیگری اختیار کرد. آیا اسلام چندی پیشتر با مغلوبین خود پیش نیامد؟ آیا همین تورکهای مسلمان و افغانها عالم مسیحی و هنود را از تیغ نکشیدند؟"

موسیو این نظر را که چنگیز رئیس دسته بود که در حال مهاجرت هر آنچه سر راه شان می آمد خراب میکردند نیز رد و یک اشتباه رومانتیکی میدانند. اما این قضاوت را در مورد آتیلا درست می شمارند!

موسیو در میان تمام قضاوت های تاریخی نسبت به چنگیز نظریه مارکوپولو و جان ویل را منصفانه و بیطرفانه دانسته، ایشان را دارای اهلیت قضاوت نسبت به چنگیز خان

میشمارند. چونکه مارکوپولو میگوید: " چنگیز مرد و جای بسیار افسوس است زیرا مرد فهمیده و عاقلی بود." جان ویل هم میگوید: "او یعنی چنگیز صلح را بمیان آورد." موسیو گروسه میگوید: " چنگیز خان بربرها را وادار به تبدیل بربریت به فرهنگ و دانش نمود، در حالیکه آتیلا مدنیت های کهن را بر باد کرد، چنگیز تنها دشمنان دائمی نژاد های مدنی را از بین برداشت. او از اویغورها، تاناکوس و از چینائی ها «یلوچوتسای» و از مسلمانان ملل چپاول کننده را مثل خوارزمی و افغان فرق میکرد. چنگیز دشمن چین را دشمن خود شناخته و میخواست راه را بین چین و مغرب که تتگوت و مسلمان مسدود کرده بود، باز نماید. او میخواست منازعه های مذهبی را از آسیای مرکزی دور و به مناقشه های مسلمین خاتمه دهد ... والحاصل این شخص نیمه بربر نظریه بسیار بزرگی که از آن عظمت مقام او معلوم میشود در پیش خود داشت. او برای بار اول این نظر نو را به دنیا تقدیم کرد که بواسطه استعمال اسلحه و آتش شوارع قدیم دنیا را برای آینده میتوان باز نمود. پس گفته میتوانیم چنگیز در پهلوی احساسات بربری و وحشتناک خود واجد حسیات خیلی نجیبانه هم بود که از این لحاظ این مطعون اسلامی مقامی در عالم بشریت احراز کرده میتواند ... چنگیز به مدنیت ذوق زیادی داشت و او در مجالس مشوره نظریات فوق متخالفه عیسوی، اویغور، و چینائی را می شنید. حتی زیر نفوذ یلوچوتسای قدیم چینی خویش نرفته و به مشوره او کار های نمود که باعث افتخار هر دو میباشد."

وقتی که خواننده نظریات موسیو گروسه تا اینجا میرسد، منتظر میشود که موسیو اکنون پیشنهاد خواهند نمود تا مجسمه چنگیز خان از طلای ناب ریخته شود. ولی خیر چنین پیشنهادی بصراحت در نوشته های موسیو به نظر نمیرسد. زیرا مردم میدانند حسن اعتقاد دو سه نفر نسبت به چنگیز خان شخصیت و تاریخ او را تغیر نمیدهد. مخصوصاً در حالیکه بیشتر احساسات و تعصب در بین عقیده دخل داشته باشد. برآستی ریشه های تعصب در هر نفسی با دوامترین خصایص معنوی است که دیرتر از همه از بامی افتد. و لهذا در قضاوت ها تخلیص کتمل از این بند کار مشکلی میباشد ورنه ما میدانیم چنگیز خان وسایلی که برای معدوم ساختن مخالفین خود اتخاذ کرد از قبیل تخریب و انهدام، قتل انسان و حیوان در عصر او بلکه در عصر پیشتر هم به این اندازه معمول نبود. هکذا همه میدانند که در وقت چنگیز خان نه ملل ارمنی، چیننتی و لاتین بلکه هیچ ملتی در عالم به پایه تمدن اسلام نمیرسید و این تمدن هم بیشتر بشانه های ملل افغان، فارس و تورک مسلمان استوار بود یعنی آن ملت هائیکه چنگیز خان ایشان را در ردیف مانچو و تتگوت (بقول موسیو) نی بلکه به شمشیر آنها قتل عام نمود. همچنین طرز پیشامد اسلام با مغلوبین و رفتار افغان و تورک با مسیحی و هنود ابداً قابل مقایسه با رفتار چنگیز خان با اینها نبود. چنگیز ملل را قتل و تمدن را تباہ نمود در حالیکه مسلمین ملل مفتوحه را مامون و به مدنیت جدیدی آشنا ساختند. ما میدانیم که چنگیز خان از آتیلا رحیم و مهربان تر نبود و مردمانیکه از رود ولگا تا رودخانه رن سکونت داشتند نیز از اهالی اورگنج، بلخ، هرات، مرو و اصفهان متمدن تر شمرده نمیشدند ولی این مارکوپولو بود که از یاد جنگهای صلیبی مشتعل و در دربار نواسه چنگیز راحت کرده از سرگذشت مسلمین بسیار تأثر نداشت لهذا بمرگ چنگیز خان تأسف مینمود. جان ویل هم از نظر خودش نسنجید که گفت چنگیز در

جنگهای بیست ساله اش صلح دوصد ساله را تأمین نمود: چونکه قسمت بزرگی از بشر محو شده مردان جنگی از بین رفته بودند.

نمیدانم چسان میتوان ادعا نمود که چنگیز خان بر خلاف آتیلا بربرها را بقبول فرهنگ و دانش واداشت؟ در حالیکه او کانون های دانش و فرهنگ را از دنیا محو و معدوم نمود. چنگیز راه های بین چین و مغرب را باز نی بلکه تمام آبادی های بین چین و مغرب را ویران نمود. چنگیز خان نه ذوقی به مدنیت بشری داشت و نه دشمنان ابدی نژادهای متمدن را از بین برد بلکه اصلاً خود ملل متمدنه را تباہ و برباد نمود لهذا ما نمیتوانیم بفهمیم که چنگیز خان واجد حسیات نجیبه بوده و در عالم بشری مقام عالی احراز کرده است. یلوچوتسای چینی هم اگر طرف مشوره و استفادۀ مغل قرار گرفته است بیشتر در عهد اخلاف چنگیز خان بوده است تا عهد خود او.

بلی چیزی را که میتوان اعتراف نمود اینست که چنگیز خان بمناقشه های مسلمین خاتمه داد و این نظر را عملاً بدنیای پیش کرد که با استعمال آهن و آتش راه ها را باز باید نمود.

م. غبار

/آخر قسمت دوم. باقی دارد/

/مجله آریانا شماره 13 و 14، اول دلو و اول حوت سال 1322/ بنیاد فرهنگی کهزاد 3 جولای 2015/